

تقابل جوانی با پیری بر اساس عنصر رنگ در تصاویر نظامی

دکتر غلامرضا رحیمی ششده*، ناصر صفابخش**

چکیده

رنگ در هنرهای مانند نقاشی و معماری ماده اصلی به حساب می‌آید. در ادبیات و شعر فارسی نیز مقوله رنگ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. شاعر به کمک ذخایر واژگانی بنابه قریحه شاعرانه‌اش، تابلوهایی خیالی و نگارین ترسیم می‌کند و بر اساس عناصر رنگین طبیعت به رنگ‌آمیزی این تابلو می‌پردازد. از جمله مضامینی که اکثر شعرا عموماً و نظامی خصوصاً به آن پرداخته‌اند، مبحث پیری و جوانی است. توصیفات و تصاویری که از جوانی و پیری در شعر نظامی نمود چشمگیری دارد، توصیف آن بر اساس عنصر رنگ است. شاعر گنجه به کمک عناصر رنگین طبیعت و نیز به مدد استعارات خیالی، از خصوصیات ظاهری دو نسل جوان و پیر تصویرگری می‌کند. رنگ سفید، سیاه و سرخ رنگ‌هایی هستند که به صورت مستقیم و غیر مستقیم (استعاره) در اوصاف جوانی کاربرد دارد و رنگ‌های زرد و سفید در کنار پیری نمود پیدا می‌کند. از این نظر پژوهش در این زمینه می‌تواند هرچه بیشتر و بهتر، زیبایی‌های تصویر نظامی در خصوص پیری و جوانی را بازگو کند. نگارنده در این مقاله کوشیده است به بررسی و تحلیل تصاویر و مضامین مختلف جوانی و پیری بر اساس عنصر رنگ بپردازد.

واژه‌های کلیدی

نظامی، رنگ، پیری، جوانی

مقدمه

رنگ عنصر زینت‌بخش جهان، مایه آرامش جهانیان است. اولین نگارگری که در نقش‌های خود از این عنصر بهره گرفته، نقاش عالم هستی خداست. رنگ، علامت و مشخصه هر چیز و ممیز یک شیء از دیگر اشیا بوده و به کمک آن می‌توان سره را از ناسره، پخته را از خام و خوب را از بد تشخیص داد. در انتخاب میوه رسیده از نارس، به مدد رنگ می‌توان

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دولتی جهرم drrahimi45@gmail.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام (مسئول مکاتبات) safabakhsh90@yahoo.com

بهترین و لذیذترین آن را برگزید؛ رنگ‌ها رابطه مستقیمی با اعصاب انسان داشته و در اشتهاى آدمی نیز تأثیرگذار هستند.

هر کدام از رنگ‌ها دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی هستند؛ «جوهانز ایتن» (Johannes Itten) در «کتاب رنگ» (The art of colour) گرمی و سردی را یکی از خصوصیات رنگ‌ها برمی‌شمرد. رنگ‌های سرد آنهایی هستند که در انسان احساس سرما پدید می‌آورند. این رنگ‌ها عبارت است از آبی و سبز؛ اما رنگ‌های گرم برعکس رنگ‌های یاد شده، گرما را القا می‌نمایند، این رنگ‌ها شامل قرمز، زرد و نارنجی می‌باشند. رنگ‌های سرد، حالت عقب‌نشینی و دور شدن، و رنگ‌های گرم خاصیت نزدیک شدن دارند (ایتن، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

رنگ در هنرهایی چون نقاشی و معماری ماده اصلی این هنرهاست. در ادبیات و شعر فارسی نیز مقوله رنگ جایگاهی ویژه دارد؛ شاعری مانند نقاشی هنری است که با تصویر و خیال ارتباط دارد. شاعر به کمک ذخایر و واژگانی بنابر قریحه سرشار خود، تابلوهایی خیالی و نگارین ترسیم کرده، در معرض دید خواننده قرار می‌دهد. کار نقاش بسی آسانتر از یک شاعر است؛ نقاش در ترسیم صحنه‌ای زیبا به کمک قلم و آبرنگ که هر دو را به شکل محسوس در کنار خود دارد، تصاویری خیالی خلق می‌کند؛ اما مشکل شاعر نداشتن آبرنگ است. او برای جبران این کمبود برای رنگ‌آمیزی تصاویر تخیلی خود، دست به دامان لغات و واژگان می‌شود.

«شاعر و نقاش برای ارائه تصاویر خیال‌انگیز ابزارهای مشترک به کار می‌گیرند، مهم‌ترین این ابزارها فرم و رنگ است». (شمیسا و کریمی، ۱۳۸۴: ۱۰۴). شاعر با تشبیه زلف پرچین و خم یار فرم را در سخن خود نقش می‌زند و با تشبیه لب به لعل و رخسار یار به سمن، به رنگ‌آمیزی تصاویر شعری مشغول می‌شود. «معشوق ادب سنتی معمولاً گل‌چهره‌ای سیم اندام است با موی مشکین، ابرو و مژگان و چشمان سیاه، لبان لعل و خط سبز و زنگاری. عاشق سنتی نیز زردرویی نزار و خمیده قامت است که اشک خونین همواره به چهره زرگونش جاری است و وجودش در سرخی خون غوطه می‌خورد» (شمیسا و کریمی، ۱۳۸۴: ۱۰۴). نظامی در بیشتر آثارش؛ بویژه در «هفت‌پیکر»، توانایی خاصی در توصیف تغزلی و ترسیم تجسمی عناصر طبیعت دارد. او علاقه وافری به شرح گونه‌ها، رنگ‌ها و تناسب همه جانبه هر چیز بظاهر کم اهمیتی دارد که برای او از اهمیت و گیرایی خاصی برخوردار است. «توصیف زیبای هفت گنبد، تلفیق کامل رنگ میان هر گنبد با جامه، قائل شدن رنگ برای هر روز هفته و برقرار کردن تناسب رنگ میان هر گنبد که نماینده یکی از اقلیم‌های هفتگانه است با سیاره مربوط به آن، بیانگر این حقیقت است که نظامی بیش از هر شاعری در ادب ما، در نزدیک کردن شعر و کلام به هنرهای تجسمی توفیق یافته است» (احمدی ملکی، ۱۳۷۸: ۲۴). حیوانات، طبیعت، درخت و هر برگ و رنگی، برای نظامی، انبوهی از تمثیل‌ها و تشبیه‌ها، استعاره‌ها و ایماهای خاص به همراه دارد. او از خال‌ها و تیره‌روشنی‌های «گور» خرامان و وحشی، آن‌گونه حرف می‌زند که گوئی خود آنها را با دقت نگاشته و آراسته است. گوری هموار پشت، با تیرگی‌هایی قیرگون و روشنی‌های شیری رنگ، که به جای بستن زنار به سبک ترسایان، آذینی از خط سیاه بر کمر و شانه درکشیده و در جای و محل برقع و روبند، بر روی دیدگان و پیشانی، برقیعی از پرند و حریر گلناری زده است:

شکم اندوده‌ای به شیر و شکر	پشت مالیده‌ای شوشه زر
خال بر خال از سرین تا سم	خط مشکین کشیده سر تا دم

درکشیده به جای زُناری	برقمعی از پرنسند گلناری
آتشی کرده با گِیاخویشی	گلرخی در پلاس درویشی
ساق چون تیر غازیان به قیاس	گوش خنجر کشیده چون الماس
سینه‌ای فارغ از گریوۀ دوش	گردنی ایمن از کناره‌گوش

(نظامی، ۱۳۸۰: ۷۲)

باید یادآور شد که نقاشی نظامی همیشه آشکارا نیست؛ گاه به کارگیری رنگ‌ها از طریق تداعی، گاه از طریق ایهام و کنایه و سرانجام بیشتر از همه از طریق استعاره است (مباشری، ۱۳۸۶: ۳۸۷). عناصر رنگین طبیعت سازنده مایه‌های اصلی این رنگ‌هاست. سنگ‌ها و فلزات آبدار و گران‌بها (یاقوت، لعل، عقیق، زر، سیم، زمرد...) گلها و گیاهان (ارغوان، بنفشه، خیری، یاسمن، لاله، نیلوفر، نرگس...) و عناصر رنگارنگ طبیعت در حکم آبرنگی است که شاعر به کمک آنها تابلوی پرروح خود را نقش می‌زند.

در شعر نظامی شخصیت‌های پیر و جوان از جنبه‌های مختلف قابل تفکیک و جدایی‌اند. جتّه و اندام هر کدام، سرعت عمل و عکس‌العمل‌ها، نحوه صحبت کردن، ویژگی‌های اخلاقی، رنگ مو و بدن همه و همه ممیز این دو نسل از هم است. به عنوان مثال در توصیف از شخصیت‌های جوان، قامت بلند و اندام راست ایشان به سرو که در ادب فارسی نماد راست قامتی است، مانند می‌شود و برعکس اندام شخصیت‌های پیر به گونه‌ای خمیده و کوژ معرفی شده که سر در حکم یک سایبان سایه بر پشت پای می‌افکند:

قندی افراخته چو سرو به باغ	رویی افروخته چو شمع و چراغ
پرسید کای پیر سال آزمای	فگنده سرت سایه بر پشت پای
چفته‌پشتی، نمود باالله، کوز	چون کمانی که برکشند به توز

(نظامی، ۱۳۸۰: ۲۱۶)
(همان، ۱۳۷۶: ۲۲۹)
(همان، ۱۳۸۰: ۲۶۱)

از منظر نظامی دوران پرنشاط آدمی از لحظه زادن شروع و تا دوران چهل سالگی ادامه می‌یابد، در چهل سالگی عقل کامل شده؛ ولی از این دوره به بعد آدمی پله‌های نزول و برگشت را در پیش می‌گیرد:

نشاط عمر باشد تا چهل سال	چهل ساله فرو ریزد پیر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی	بصر کندی پذیرد، پای سستی
چوشست آمد نشست آمد پدیدار	چو هفتاد آمد، افتاد آلت از کار
به هشتاد و نود چون دررسیدی	بسی سختی که از گیتی کشیدی
وزانجا گر به صد منزل رسانی	بود مرگی به صورت زندگانی

(همان، ۱۳۷۸: ۳۹)

۱. رنگ‌های مرتبط با جوانی

در توصیفات شاعر گنجه جنس شخصیت‌ها، اوصاف این شاعر را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ آنچه در توصیف مرد جوان و چابک بازگو می‌شود، چیزی متفاوت‌تر از اوصاف دختر سیاه زلف است. در اوصاف مرد جوان سخن از

بلندبالایی، دلیری، چابکی و قدرت بدنی اوست و کمتر ویژگی‌های زیبایی‌شناسی رخسار و اندام مطرح می‌شود؛ اما در توصیف دوشیزگان جوان، حرف از زیبایی رخسار و اندام، عشو و ناز و دلبری آنهاست. زلف‌های مشکین چون کمند، خال‌های سیاه، چشمان نرگس شهلایی، رخسار سفید متمایل به سرخ، لب‌های لعل و... پاره‌ای از این اوصاف‌اند. از آن جهت که در توصیف از جنس مردها، معمولاً در خصوص ویژگی‌های باطنی شخصیت‌ها بحث می‌شود و کمتر شاهد توصیفات زیبایی‌شناسی در این جنس هستیم، با تکیه بر اوصاف دخترکان جوان و معشوقکان، جنبه‌ی رنگ را در ظاهر شخصیت‌های این جنس (اعم از جوان یا پیر) از سر می‌گیریم.

– سیاه

ماکس لوشر در توصیف از رنگ سیاه ابراز می‌دارد: «رنگ سیاه نمایانگر مرز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف می‌شود. سیاه بیانگر پوچی و نابودی است. این رنگ نشانه‌ی ترک علاقه، تسلیم یا انصراف نهایی است» (لوشر، ۱۳۸۴: ۹۷) اما این رنگ در شعر نظامی بدون آنکه صبغه‌ی پوچی یا نابودی داشته باشد، ارج و منزلتی خاص دارد. سیاهی رنگی است که هر سالخورده‌ای حسرت از دست دادن آن را می‌خورد.

از دیدگاه نظامی رنگ سیاه زداينده‌ی غم‌هاست. زنگیان سیاه سعادت‌مندترین انسان‌هایی هستند که نام و نشانی از غصه را نمی‌توان در آنها پیدا کرد؛ چراکه غم و اندوه علم خود را برای همیشه از هرچه سیاه و تیره باشد، برگردانده است. جوانان نیز مستثنی از این موهبت نیستند. زلف سیاه آنان ارزشمندترین یاورانی است که راه ورود غم را بر آنان می‌بندد:

سیه مویی جوان را غم زداید که در چشم سیاهان غم نیاید
غم از زنگی برگرداند علم را نداند هیچ زنگی نام غم را
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۷)

از آنجا که دامنه لغات مربوط به رنگ در زبان فارسی محدود و اندک است، شاعر گنجه بیشتر مواقع جهت فرار از تکرارگویی و نیز برای زینت‌دهی و آرایش کلام، به صورت استعاری معنای این رنگ را در شعر طلب می‌کند. در ادب فارسی گروهی از قبایل و قوم‌ها بر اساس رنگ پوست (یا دلایلی غیر از آن) نهاد رنگ‌هایی قرار گرفته‌اند. «هندو رمز سیاهی و ظلمت و کفر و زشتی و جسم؛ و ترک رمز سپیدی و سرخی و معنویت و زیبایی روح است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل ترک). زنگیان قومی هستند دیرمیر که در سخن سخنوران مصداق سیاهی و تیرگی قرار می‌گیرند. «حبش یا حبشه ولایت زنگ یا زنگبار است که مردم آن (زنگی) سیاه‌اند» (همان، ذیل حبش). در بیت ذیل منظور حکیم گنجه از حبش، نه قوم حبش؛ بل موهای سیاه جوانی است:

موی به مویت، ز حبش تا طراز تازی و ترک آمده در ترک‌تاز
(نظامی، ۱۳۸۵: ۹۴)

در فصل‌های پایانی اسکندرنامه، حکیم گنجه نیم‌نگاهی به گذر عمر و نزدیکی پیری دارد. وی در اثنای کلام به مانند طوطی یادی از هندوستان می‌کند؛ اما او که حتی از گنجه پا فراتر نگذاشته، چگونه ممکن است با دیدار از هندوستان، یاد آن در دلش نو شده باشد. منظور او از هندوستان، سرزمین جادوان و قوم هندو نیست. دل وی در دوران پیری یاد هندوستان جوانی را می‌کند که زلف‌های سیاهش یادآور این سرزمین‌اند:

دلم باز طوطی نهاد آمده‌ست که هندوستانش به یاد آمده‌ست
(همان، ۱۳۸۵: ۱۹۹)

نظامی در مقاله پانزدهم از مخزن‌الاسرار سخن خود را به نکوهش رشکبران اختصاص داده و خود که در این ایام دوران میانسالی را سپری می‌کرده، نسبت به حسادت شعرای کهنسال همعصر خویش واکنش نشان داده و آنان را مدعیانی برمی‌شمرد که در ایام سفیدمویی دعوی هندو بودن که منظورش همان جوانی است، می‌کنند:

گرچه جوانی همه فرزاندگی است هم نه یکی شاخ ز دیوانی است؟
یاسمنی چند که ییدی کنند دعوی هندو به سپیدی کنند
من که چو گل گنج‌فشانی کنم دعوی پیری به جوانی کنم
(همان، ۱۴۹)

مشک، عنبر و غالیه ماده‌های معطری هستند که در اکثر موارد استعاره از موی یار قرار می‌گیرند. شاعر به جای اینکه بگوید موی یار در سیاهی و روح‌نوازی چون مشک است، زلف او را خود مشک می‌داند و بدین گونه اغراق هنرمندانه را به ارمان می‌آورد. دود نیز به سبب سیاهی و تیرگی و به لحاظ شکل، همرنگ زلف جوان و استعاره از زلف سیاه است:

آتش طبع تو چو کافور خورد مشک ترا طبع چو کافور کرد
(همان، ۱۳۸۵: ۹۵)
کشیده گرد مه مشکین کمندی چراغی بسته بر دود سپندی
(همان، ۱۳۷۸: ۳۹۱)

شب، وقت آسایش و دوران غفلت و بی‌خبری است. آدمی سر در بالش نرم گذاشته، فارغ از وقایع و مصائب صبحگاه در عالم رویا چرخ می‌زند. جوانی نیز حکم شب را دارد؛ صاحب این اکسیر (جوانی) در حالی که می‌تواند در دامن آرام شب، اندوخته‌های ارزشمندی از عالم روح را به دست آورد، غافلانه به خواب می‌رود و آنگاه بیدار می‌شود که سپیده صبح پیری بر سرش دمیده است.^۱

سیاهی و سفیدی شب و روز نیز از جنبه رنگ با ویژگی‌های ظاهری جوان و پیر ارتباط دارد. ظلمت شب نمایانگر موی سیاه و سفیدی روز مبین روشنی و سپیدی رنگ موهاست. با ادای کلمه‌ی شب، اولین نشانه‌ای که ذهن خواننده را به معنای جوانی سوق می‌دهد، سیاهی رنگ آن است:

عهد جوانی به سر آمد مخسب شب شد و اینک سحر آمد مخسب
(نظامی، ۱۳۸۵: ۹۵)

گل‌ها، گیاهان، میوه‌ها، سنگ‌های قیمتی و... به اعتبار رنگ و شکل، ابزارهای توصیف در دست سخنوران است. نظامی بیشتر مواقع به جای استفاده از رنگ‌ها، به کمک این ابزارهای رنگ‌ساز، تصاویر شعری را در چشم خواننده تداعی کرده و به تصویر دلخواه رهنمون می‌کند. بنفشه گلی است که در اوصاف این شاعر تداعی‌بخش رنگ سیاه می‌باشد. «این گل به سبب سیاهی و پیچ و تاب استعاره از مو و زلف و ریش و خط است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل بنفشه). در بیت ذیل بنفشه به اعتبار رنگ سیاه استعاره از موهای سیاه خسروست:

چو خسرو در بنفشه یاسمن یافت ز پیری در جوانی یاس من یافت
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۷)

سروین چون به شصت سال رسید / یاسمن بر سر بنفشه دید
 از سر صدق شد خدای پرست / داشت از خویشتن پرستی دست
 (نظامی، ۱۳۸۰: ۳۴۹)

- سفید

نقطه مقابل رنگ سیاه، سفیدی است. «در تحلیل رنگ سفید که اغلب با بی‌رنگی مرادف است معصومیت غیر قابل لمس و تزکیه را می‌توان یافت. رنگ سفید نماد صلح و آزادی بوده، به همین جهت رنگ پرچم صلح سفید است. البته سفید در برخی کشورها چون چین، لباس عزا و ماتم بوده و در قلمرو غزنویان و عباسیان نیز، همین معنا را داشته است. بنابراین سفید در مفهوم مثبت خود، نماد مرگ و وحشت و عناصر فوق طبیعی است.» (نیکوبخت و قاسم‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۱۶)

رخسار محبوب زیبارو مجموعه باصفایی متشکل از تضادهاست، سیاهی در کنار سفیدی؛ زلف‌های سیاه در مقابل رخسار سفید. نظامی در توصیف زیبایی‌های بانوی همایون بخت، رخسار این حور بهشتی را در سفیدی همچون لشکر رومیانی می‌داند که نماد سفیدی‌اند، با این خصوصیت که سپاهی از زنگیان (موهای سیاه) آن را احاطه کرده است:

پس یک لحظه چون نشست به جای / برقع از رخ گشود و موزه زپای
 شاهی آمد برون ز طارم خویش / لشکر روم و زنگش از پس و پیش
 (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۶۱)

آفتاب و قمر نیز، به عنوان عناصر طبیعت، تداعی بخش رخسار روشن و سفید یارِ نوخط و نوجوان است:

شکن گیرگسوس از مشک‌ناب / زده سایه بر چشمه آفتاب
 (همان، ۱۳۷۶: ۲۵۵)
 نوخطی در نشانده در کمرش / غالیه خط کشیده بر قمرش
 (همان، ۱۳۸۰: ۷۸)

اما سفیدی تنها در رخسار محبوب خلاصه نمی‌شود. تن او نیز مانند گوگرد سفید، غرق در سپیدی و آتش‌افروز دل عاشقان است.^۲ شیرین، معشوقه زیبای خسرو، ضمن آنکه نامی شکرین و شیرین دارد، تش نیز در سفیدی و لطافت گویی شیرینی است که با شکر آمیخته باشد. لطافت و نرمی قاقم مانند بر و پشت، از دیگر مشخصه‌های تن عاج‌مانند اوست:

سپید و نرم چون قاقم بر و پشت / کشیده چون دم قاقم ده انگشت
 تنی چون شیر با شکر سرشته / طباشیرش برابر شیر هشته
 ز تری خواست اندامش چکیدن / ز بازی زلفش از دستش پریدن
 (نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۱)

- سرخ

این رنگ نماینده آتش، قدرت، ایثار و عشق است. اعراب جاهلی «رنگ قرمز را دوست نمی‌داشتند مثلاً سال قرمز (السنة الحمراء) به معنی خشکسال بود و مرگ سرخ (میتة حمراء) بدترین نوع مرگ بود. اما هنگامی که زبان عربی به مناطق دیگر انتقال یافت، تصورات اهل زبان نیز از رنگ‌ها دگرگون شد و رنگ سرخ که بدترین رنگ‌ها بود، مظهر زیبایی و جمال گردید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۰۷) به گونه‌ای که در ادبیات عرب و ایرانی، سرخی و لطافت رخسار

محبوب جوان به گلی سرخ مانند می‌شود. گاه این همانندی فراتر از حد رفته و در قالب تشبیه تفضیل، بسی نیک رنگ‌تر و لطیف‌تر از گل فرض می‌شود، به گونه‌ای که گلاب با دیدن آن رخسار عرق شرم می‌ریزد:

رخی چون گل و آب گل ریخته میان لاغر و سینه انگیخته
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۵۵)

رخی چون تازه گل‌های دلاویز گلاب از شرم آن گل‌ها عرق‌ریز
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۱)

البته گل رخسار معشوقک جوان، سرخ یکدست نیست. در دل چهره سرخ‌فام او، چون گل لاله نقشی از سیاهی‌ست. چنین به نظر می‌رسد که گونه‌ها و لبان آتشین یار، گلبرگ‌های لاله و خال و چشمان سیاه او نقش سیاه این گل باشد:

جوایش داد سرو لاله رخسار که: دایم باد دولت برجھاندار
فلک بند کمر شمشیر بادت تن پیل و شکوه شیر بادت
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۰۷)

۲. رنگ‌های مرتبط با پیری

در زبان فارسی گرچه دایره واژگان ساده (نامرکب) در زمینه رنگ‌ها چندان گسترده نیست، با استفاده از صفات (مانند تیره، روشن، سیر، آسمانی) و افزودن آن به اسم رنگ، یا ساختن صفت با افزودن حرف «ی» به آخر نام‌های برخی چیزها (مانند گل، فیروزه، نارنج، نقره، بلوط، زغال، لاجورد، خاکستر) دایره واژگان رنگ‌ها توسعه یافته و انواع و درجات مختلفی از رنگ‌ها رادر برگرفته است. (انوشه، ۱۳۸۱، ۲/ ۶۸۷). در شعر و ادب فارسی نیز شاعران برای رنگ‌آمیزی تصاویر شعری خود معمولاً از استعاره مدد می‌گیرند. نظامی گنجه‌ای سرآمد فن بیان و استعاره، بیش از دیگران از این ابزار جهت رنگ‌آمیزی شعری استفاده می‌کند؛ در این قسمت به رنگ و عناصر رنگ‌ساز در توصیفات نظامی از پیری اشاره می‌شود.

- سفید

از دیدگاه نظامی سفید رنگی است که به سوی عدم و فنا راه دارد و گواه این ملّعا سفیدی موی کهنسال است. تا زمانی که رنگ زلف سیاه و تیره است، جوان امیدوارانه و با هیجانی بی‌مثال به زندگی خود ادامه می‌دهد؛ اما تغییر رنگ مو و روشنی آن، ریشه امیدواری را در دل او می‌خشکاند؛ چراکه موی سفید پیام آور اجل و انقطاع حیات است:

ز هستی تا عدم مویی امید است مگر کان موی خود موی سپید است
چو در موی سیاه آمد سپیدی پدید آمد نشان ناامیدی
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۵)

دولت اگر دولت جمشیدی است موی سپید آیت نومیدی است
موی سپید از اجل آرد پیام پشت خم از مرگ رساند سلام
(همان، ۱۳۸۵: ۹۴)

کافور نماد سفیدی است و «در اشعار شاعران، مشک به کافور بدل شدن و عنبر، کافور گشتن، کنایه از سپید شدن موی و فرا رسیدن روزگار پیری است» (انوشه، ۱۳۸۱: ۲/ ۲۵۵). شاعر گنجه با تداعی رنگ کافور، از پیری سخن می‌گوید که کلاه و موی سرش هر دو سفیدند:

همایون یکی پیر با فرّ و هوش کلاه و سرش هر دو کافورپوش
(نظامی، ۱۳۸۵: ۵۰)

البته موهای سفید نظامی نیز کافور را به یادش می‌اندازد:

سپهر با قد خم گشته می‌کند لخدم بیاض موی ز کافور می‌دهد خبرم
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۰۸)

شهر طراز عنصر رنگ‌ساز در شعر شعرا از جمله نظامی است. این شهر از آن قومی است که در ادب ایران زمین نماد سفیدی‌اند و در بیت ذیل استعاره از موی سفید می‌باشد:

موی به مویت ز حبش تا طراز تازی و ترک آمده در ترک‌تاز
(نظامی، ۱۳۸۵: ۹۴)

شاعر گنجه در ارتباط با رنگ موی جوان و پیر تمثیلی زیبا و بدیع می‌آفریند؛ همه ابرها باران‌زا نیستند، در میان آن‌ها تنها ابرهای سیاهند که ارمغان‌ده و پیام‌آور بارش برف و بارانند. جوانی نیز چنین حکمی را دارد؛ سیاهی موی جوان مانند ابر سیاه، وعده ده ریزش برف پیری است:

عهد جوانی به سر آمد، مخسب شب شدواینک سحرآمد مخسب...
...چونکه هوا سرد شود یک دوماه برف سپید آورد ابر سیاه
(همان، ۹۵)

سیماب (عنصر مایع سفید رنگ) و یاسمن (گل سفید) از دیگر عناصر رنگ‌ساز در شعر نظامی است که با مقوله پیری ارتباط دارد. با بالا رفتن سن، رفته رفته یاسمن بر سبزه‌زار سر دمیده و جایگزین بنفشه می‌شود. با سیماب‌گون شدن موها نیز، رغبت و هوس در دل جوان خاموش می‌شود، طوری که نه تنها تمایل خود را نسبت به زیبارویان از دست می‌دهد؛ بلکه حتی خود نیز از معشوقکان گریزان می‌شود:

سروین چون به‌شصت‌سال رسید یاسمن بر سر بنفشه دمید
(نظامی، ۱۳۸۰: ۳۴۹)

جوانی گفّت پیری را: چه تدبیر که‌یار از من‌گریزد چون‌شوم پیر؟
جوایش داد پیر نغز گفتار که: در پیری تو خود بگریزی از یار
بران سر کاسمان سیماب ریزد چو سیماب از بت سیمین گریزد^۳
(همان، ۱۳۷۸: ۳۹۶)

_ زرد

رنگ زرد در هنرها و شاخه‌های مختلف خیالی معانی متفاوتی دارد. این رنگ «در زمینه‌های نقاشی هنرمندان قدیم، سمبولی از ماوراء، دنیای شگفت‌انگیز خورشید و نور و هاله نورانی قدیسین آیت قداست آنها بود» (ایتن، ۱۳۸۴: ۹۳)؛

اما این رنگ در ادبیات ما، چندان وقع و ارزشی ندارد. «مفهوم منفی این رنگ که نشان از ضعف و بیماری است نشأت گرفته از بیماری به نام یرقان است که در گذشته منجر به مرگ هزاران نفر می‌شد. رنگ زرد در شعر و نثر فارسی برای ترس، غم، خزان، بیماری، پیری، ناتوانی و دوران طولانی رنج عاشق به کار رفته است» (نیکوبخت و قاسم‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۱۹). در شعر نظامی رنگ زرد در تقابل با سرخی قرار دارد؛ همچنان‌که سیاهی در تضاد با سفیدی است. زردی چهره نشانه ضعف و پیری و سرخی رخسار گویای سلامتی و جوانی است. رنگ سرخ مقدم بر زرد بوده، و سرانجام چهره سرخ، زردی خزان و ضعف پیری می‌باشد:

بنال، ای کهن بلبل سالخورد	که رخساره سرخ گل گشت زرد...
...فرو مانند دستم ز می خواستن	گران گشت پیام ز برخاستن
تتم گونه لاجوردی گرفت	گلم سرخی انداخت، زردی گرفت

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۴)

حکیم گنجه در بیشتر مواقع به واسطه ملازمات گل‌ها، تصاویر مربوط به پیری و جوانی را رنگ آمیزی می‌کند. لاله، گل سرخ و ارغوان مایه‌های رنگ سرخ و گل زرد و خیری مایه‌های گل زرد را تشکیل می‌دهند که در تقابل با یکدیگر قرار دارند:

پیرزنی ره به جوانمرد یافت	لاله او چون گل خود زرد یافت
زرد چرایی؟ نه جفا می‌کشی	تنگدلی چیست درین دلخوشی؟
بر توجوان گونه‌ی پیری چراست؟	لاله خودروی تو خیری چراست؟

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

ترکیبات زرد شدن گل لاله، سرخی انداختن گل سرخ، خیری شدن لاله خودروی و نظایر آن گویای ضعف و پیری است که با آمدن خزان پیری گل‌های رنگین طراوتشان را از دست داده و زرد و پژمرده می‌شوند. البته برای بازگرداندن سرخی رخسار و مقابله با خزان پیری هم راهکاری وجود دارد. تنها به وسیله آب ارغوان‌رنگ (می) است که می‌توان رونقی تازه به رخسار بخشید.^۴ البته منظور نظامی از این می، نه می مادی؛ بلکه پادۀ سرمستی از معرفت الهی است:

من که سرسبزیم نماند چو بید	لاله زرد و بنفشه گشت سپید
بازماندم ز ناتنومندی	از کله‌داری و کمر بندی

(نظامی، ۱۳۸۰: ۵۴)

بنال ای کهن بلبل سالخورد	که رخساره سرخ گل گشت زرد
دو تا شد سهی سرو آراسته	کدیور شد از سایه برخاسته

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۴)

۳. فضیلت جوانی بر پیری با تمجید از رنگ سیاه

دوره جوانی، از زیباترین و باطراوت‌ترین ایام زندگی انسان است. اگر عمر انسان و تمام لحظات زندگانی او را از ابتدا تا انتها به چهار فصل سال تشبیه کنیم، زیباترین فصل زندگی که بهار می‌باشد، به دوران جوانی تعلق می‌گیرد. شاعر

گنجه به شکل‌ها و شیوه‌های مختلف با یادکرد ویژگی‌های جوانی، این برهه از زندگی را بر دوره پیری ترجیح می‌دهد. مطالعه ابیاتی که از زبان خود شاعر، نه دیگران درخصوص جوانی و پیری نقل می‌شود، مصداق خوبی است برای اثبات این مدعا (فضیلت جوانی). ناگفته پیداست که شاعر گنجه، اندیشه خود را در بیشتر موارد، به شکل صریح و واضح بیان نمی‌کند. زبان استعاری این شاعر او را وادار می‌کند برای فرار از مکرر گویی و نیز به جهت وسعت دامنه توصیفات، با توسل به سخن کنایی و استعاری به شکلی ناپیدا و مضمحل حرف دل خود را بزند. در ادامه به تحلیل و بررسی مواردی از این دو صورت بیانی می‌پردازیم.

- سخن صریح

یکی از مضامین مهم در شعر شاعران؛ بویژه در شعر نظامی توجه به مدح و تمجید از جوانی است. گرچه شاعر در اواخر دوره حیات با رسیدن به قله رفیع سخنوری می‌توانست از خود و پیری خود تمجید کند، ولی نه از مطلق پیری و نه از دوران پیری خود، لب به مدح می‌گشاید. او در ستایش جوانی به کمک الف مبالغه، روزهای جوانی را بهترین روزهای دوران زندگی می‌داند:

بها روزا که آن روز جوانیست
نه از روز جوانی روزگاری
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

جهان گو ممان چون جوانی‌نماند
چو خوبی رود کی بود خرمی؟
دگر قصه سخت‌روی می‌مخوان
(همان، ۱۳۷۶: ۳۳)

خوشا ملکا که ملک زندگانیست
نه هست از زندگی خوشتر شماری

جوانی شد و زندگانی نماند
جوانی بود خوبی آدمی
چو پی سست و پوسیده گشت استخوان

جایی دیگر گوید:

پیری تلخ است و جوانی خوش است
(همان، ۱۳۸۵: ۹۵)

گرچه جوانی همه خود آتش است

نظامی در کراهیت و ناپسندی پیری ابیاتی ذکر کرده که قابل توجه است. موی سفید منشاء حرمان و ناامیدی و مملو از صدها عیب و کاستی است. با گذر سن، مغز روشن و فعال تحلیل رفته و نسیان و فراموشی جایگزین عقل مشحول و تیز می‌شود:

پیری و صد عیب، چنین گفته‌اند
موی سپید آیت نو میدی است
(همان، ۹۴)

عیب جوانی نپذیرفته‌اند
دولت اگر دولت جمشیدی است

فراموشکاری درآید به مغز
(همان، ۱۳۷۶: ۱۷۹)

ز پیری دگرگون شود رای نغز

- سخن مضمحل

شاعر گنجه برای بازگویی اندیشه‌های خود در خصوص جوانی و پیری و فضیلت جوانی بر پیری، بیشتر اوقات به ابزارهای پوشیده کلام متوسل می‌شود. وی به کمک تمثیل با تمجید و تعریف از هر چیز تازه و نو و با تقبیح اشیاء

کهنه، در ابیات مختلف، دوران جوانی را بر پیری فضیلت می‌دهد. شاعر گنجه که در خلق مخزن‌الاسرار، دوران میانسالی را طی می‌کرده، در مدمت حاسدان سفیدمو زبان به طعن می‌گشاید. «شعرایی که در عصر جوانی نظامی پیر بوده‌اند و از آنان شکایت می‌کند، احتمال قوی می‌رود که خاقانی و رشیدالدین وطواط و ظهیر فاریابی و امثال آنان از اساتید باشند؛ زیرا شعرای حد وسط قابل طرفیت و مقابله با چنین استاد بزرگ نیستند» (وحید دستگردی، ۱۳۱۷: ۵۷۰). وی جهت تمجید و تعریف از خود و نیز برای قدح و سرکوب حاسدان مسن، در قالب تمثیل‌های متعدد چیزهای تر و تازه را بسی نیکوتر و زیباتر از کهنه می‌داند. او خود را چون گلی تازه و نودمیده معرفی می‌کند که با وجود عمر اندک، مایه آرامش اهل ذوق است و در مقابل، حاسدانش چونان خاری که سالیان متمادی رشد کرده باشد آسیب‌رسانی بیش به حساب نمی‌آیند:

هر چه کهنتر، بترند این گروه	هیچ نه جز بانگ، چو بانوی کوه...
...گل که نوآمدهم‌راحت دراوست	خار کهن شد که جراح‌ت دراوست
از نوی انگور بود توتیا	وز کهنی مار شود اژدها
عقل که شد کاسه‌ی سر جای او	مغز کهن نیست پذیرای او

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۴۸)

همچنین شاعر با تمجید از رنگ سیاه که گویای دوران جوانی است، به شکل پوشیده از این دوران یاد می‌کند و از اینکه آن را از دست داده، حسرت می‌خورد. آنچه از فحوی کلام حکیم نام‌آور گنجه در ذکر رنگ‌های سفید و سیاه - فارغ از منظومه هفت‌پیکر - برمی‌آید، چربش و سنگینی ارج سیاهی بر سفیدی است. البته هدف شاعر از تمجید و تعریف این رنگ، برتری ذاتی این رنگ نیست؛ بلکه او با منزلت‌بخشی بدین رنگ، به صورت پوشیده از زیبایی‌های جوانی تعریف و تمجید می‌کند. چنان‌که بعد از ستایش رنگ سیاه، شاهد هستیم که سخن خود را به سمت گذر عمر سوق می‌دهد. اجسامی که با رنگ تیره و سیاه مشخصند، نیک و ارزشمندند و برعکس اشیای روشن و سفید رنگ دردسراور و بی‌ارزشند. این ارج و ارزشمندی را می‌توان در محک و مو دنبال کرد. سنگ محک، به سبب تشخیص سره از ناسره، ارزشمندترین سنگی است که رنگ سیاه مختص آن است. زلف سیاه نیز در رنگ و رایحه مانند غالیه بوده و ارمغان ده طراوت به جوان است:

موی سیاه غالیه سر بود	سنگ سیاه صیفری زر بود
عهد جوانی به سر آمد مخسب	شب شد و اینک سحر آمد مخسب

(نظامی، ۱۳۸۵: ۹۵)

رنگ سیاه رنگی غم‌زداست. دو قشر از انسان‌ها در جهان، بی‌غم و اندوه زندگی را به سر می‌برند: جوانان و زنگیان. وجه تشابهی که این دو با یکدیگر دارند، برخورداری هر دو از رنگ سیاه است. جوانان به اعتبار رنگ مو و زنگیان به اعتبار رنگ چهره:

سیه مویی جوان را غم زداید	که در چشم سیاهان غم نیاید
غم از زنگی بگرداند علم را	ندانند هیچ زنگی نام غم را

(همان، ۱۳۷۸: ۳۹۷)

نتیجه

نظامی با خلق و ابداع مضامین نو، تصاویر و تعابیر خاص و شیوه بیان کاملاً تصویری جریانی جدید در شعر عصر خویش به وجود می‌آورد. وی با تحمل رنج همه جا می‌کوشد با بهره‌گیری از صور خیال مخصوصاً استعاره سخن خود را به شکل‌های خیالی بیاراید. توصیفات این شاعر از ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و ظاهری جوان و پیر با توجه به ارتباطش با مقوله رنگ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. رنگ‌های سرخ و سیاه به سبب ارتباطشان با رخسار و رنگ مو که هر دو از ویژگی‌های ظاهری جوان می‌باشند با اوصاف جوانی منطبق‌اند. در مقابل، رنگ زرد که با بیماری یرقان و ضعف و ناتوانندی مرتبط است، دلالت بر پیری دارد. رنگ سفید نیز در هر دو نسل نمود دارد؛ به لحاظ شفافیت و سفیدی رخسار در جوان و به لحاظ سفیدی زلف در پیر. عناصر رنگ‌ساز در توصیف از جوانی و پیری معمولاً برگرفته از طبیعت و مظاهر مختلف آن است. کافور، بنفشه، یاسمن، آفتاب، قمر، لاله، خیری نمونه‌های این عناصرند که به لحاظ رنگ با جوان و پیر مرتبط‌اند. ضمن آن که ترکیبات زرد شدن گل لاله، سرخی انداختن گل سرخ، خیری شدن لاله خودروی و نظایر آن نیز که اشاره به ضعف پیری دارد، الهام گرفته از طبیعت و جلوه‌های آن است. قبایل و قومیت‌های مختلف که بر اساس رنگ پوست (و یا غیر آن) در ادب فارسی از همدیگر قابل تمییزاند، در شعر نظامی به صورت استعاری ممیز دو نسل پیر و جوان قرار می‌گیرد. هندوان، قوم حبش و زنگیان به سبب سیه‌چردگی و ارتباطشان با رنگ سیاه استعاره از موی سیاه جوان بوده و رومیان و قوم طراز نماد سفیدی و زلف سپید پیر می‌باشند. نظامی در تمجید از جوانی و ترجیح این دوران بر پیری، به شکل ناپیدا و مضمهر به توصیف رنگ سیاه که از جلوه‌های جوانی است، می‌پردازد و سیاهی را رنگی می‌داند که غم و انده را از دل برمی‌کند. در جهان دو قشر از انسان‌ها بی‌غم و اندوه زندگی را به سر می‌برند یکی زنگیان و دیگر جوانان. این دو قشر به سبب بهره‌مندی از رنگ سیاه که رنگی غم‌زداست در طول زندگی غم و اندوه را تجربه نمی‌کنند.

پی‌نوشتها

۱. صبح پیری شد و از خواب نگشتی بیدار
بر تو شد جامهٔ احرام ز غفلت کفنی
(صائب، ۱۳۷۱: ۳۳۳۱)
۲. نمود اندر هزیمت شاه را پشت
بدان پشتی چو پشتش ماند واپس
غلط گفتم، نمودش تختۀ عاج
که: روی شاه پشتیوان من بس
که شه را نیز باید تخت با تاج
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۴۶)

۳. پیر گفت: چندین سال خیره غم خورم که چون پیر شوم خوب‌رویان مرا نخواهند اکنون که پیر شدم خود ایشان را نخواهم.
(عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۵۶).

۴. بیا ساقی آن آب چون ارغوان
به من ده که تا زو جوانی کنم
کزو پیر فرتوت گردد جوان
گل زرد را از جوانی کنم
(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۶۵)

منابع

- ۱- احمدی ملکی، رحمان. (۱۳۷۸). «بیکرهای رنگی هفت پیکر»، ماهنامه ادبیات داستانی، شماره ۵۲، ص ۱۸-۲۹.
- ۲- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). **فرهنگ‌نامه ادبی فارسی** (دانشنامه ادب فارسی، ج ۲)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- ۳- ایتن، یوهانس. (۱۳۸۴). **عناصر رنگ**، ترجمه بهروز ژاله پرست، انتشارات عفاف، چاپ ششم.
- ۴- ایتن، جوهانز. (۱۳۸۸). **کتاب رنگ**، ترجمه محمد حسین حلیمی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). **زمینه اجتماعی شعر فارسی**، تهران، نشر اختران، چاپ اول.
- ۶- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). **فرهنگ اشارات ادبیات فارسی**، ۲ جلد، تهران، نشر فردوس، چاپ اول.
- ۷- -----؛ پرستو کریمی. (۱۳۸۴). «سبک شخصی حافظ در رنگ‌آمیزی تصاویر شعری»، فصلنامه زبان و ادبیات، شماره ۲۵، ص ۱۰۳-۱۱۸.
- ۸- صائب، محمدعلی. (۱۳۷۱). **دیوان صائب تبریزی**، ۶ جلد، به کوشش محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۹- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۷۸). **قابوس نامه**، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- ۱۰- لوشر، ماکس. (۱۳۸۴). **روانشناسی رنگ‌ها**، ترجمه ویدا ابی زاده، تهران، نشر درس، چاپ بیستم.
- ۱۱- مباحثی، محبوبه. (۱۳۸۶). «سخن رنگین» (جستاری در باب روایت تصویری خسرو و شیرین نظامی)، فصلنامه علم‌نامه، شماره ۱۳، ص ۳۷۱-۳۹۰.
- ۱۲- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۶). **شرف‌نامه**، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ اول.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۸). **خسرو و شیرین**، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ سوم.
- ۱۴- ----- (۱۳۷۸). **گنجینه گنج‌های (حکیم نظامی گنجه‌ای)**، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- ۱۵- ----- (۱۳۸۰). **هفت پیکر**، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ چهارم.
- ۱۶- ----- (۱۳۸۵). **اقبال‌نامه**، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ ششم.
- ۱۷- ----- (۱۳۸۵). **مخزن الاسرار**، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ نهم.

۱۸. نیکوبخت، ناصر؛ قاسم زاده، سیدعلی. (۱۳۸۴). «زمینه های نمادین رنگ در شعر معاصر»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۸، ص ۲۰۹ - ۲۳۸.
۱۹. وحید دستگردی، محمد. (۱۳۱۷). «حکیم نظامی گنجوی (۲)»، ارمغان، شماره ۹ و ۱۰، ص ۵۶۲ - ۵۷۶.

Archive of SID